

نویسنده: جوزفسولس مولین «Joseph Solis Mullen».

منبع و تاریخ نشر: گلوبال ریسرچ «2026-09-24».

برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل»



تعریف «اژدها»: چگونه سه پایتخت، تصویری تازه از چین ترسیم کردند

‘The Dragon’ defined: How three capitals reimagined China

کتاب جدید دیوید ام. مک‌کورت روایتی روشن‌گرانه از چگونگی شکل‌گیری درک پکن به عنوان یک رقیب راهبردی در ایالات متحده، استرالیا و بریتانیا ارائه می‌دهد. تحلیل / آسیا-اقیانوسیه جوزف سولیس-مولین ۲۴ سپتامبر ۲۰۲۶

David M. McCourt’s new book is an illuminating account of how Beijing came to be understood as a strategic competitor in the US, Australia, and the UK.

شاید هیچ چیز بهتر از واکنش‌ها به پیشنهاد اخیر «جنیفر کاوانا» برای اتخاذ رویکردی کاملاً متفاوت در آرایش نظامی ایالات متحده در آسیا، نشان‌دهنده شدت و حساسیت بحث‌های جاری در آمریکا پیرامون چین نباشد. کاوانا، از پژوهشگران ارشد اندیشکده «اولویت‌های دفاعی» (Defense Priorities)، استدلال کرده است که واشنگتن باید بخش عمده نیروهای خود را از «زنجیره اول جزایر» – که شامل تایوان و فیلیپین می‌شود – به سمت «زنجیره دوم جزایر» (که موقعیت دفاعی بهتری دارد) عقب بکشد؛ و هم‌زمان، ضمن محدود کردن تعهدات دفاعی خود در قبال متحدان منطقه‌ای، از هرگونه تعهدی برای دفاع از تایوان پرهیز کند.

این پیشنهاد با واکنش تند و شدید تحلیلگران و صاحب‌نظران مواجه شد و برخی تا آنجا پیش رفتند که کاوانا و همکارانش را به «ستون پنجم» بودن متهم کردند. این ماجرا پرسش بزرگ‌تری را پیش می‌کشد: چگونه بحث‌های آمریکا درباره چین تا این حد بر رقابت راهبردی متمرکز شده و در برابر استدلال‌هایی که خواهان خویشتن‌داری هستند، چنین سرسختانه مقاومت می‌کند؟

کتاب «تعریف ازدها: چگونه واشنگتن، کانبرا و لندن تصویری تازه از چین ساختند» (The Dragon Defined) اثر «دیوید ام. مک‌کورت»، روایتی بسیار روشن‌گرانه از چگونگی شکل‌گیری درک چین به عنوان یک رقیب راهبردی در ایالات متحده، استرالیا و بریتانیا ارائه می‌دهد.

مک‌کورت، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا در دیویس، با بهره‌گیری از بیش از ۲۵۰ مصاحبه با دیپلمات‌ها، استراتژیست‌ها، دانشگاهیان و دیگر فعالان حوزه سیاست خارجی در این سه کشور، روایتی غنی و فراملی ارائه کرده است؛ روایتی که برای کسانی که به دنبال درک بحث‌های پیرامون ظهور چین هستند، بسیار سودمند خواهد بود.

چنان‌که مک‌کورت در پیش‌گفتار کتاب می‌نویسد: «هیچ "چین" واحد و حقیقی‌ای وجود ندارد، بلکه تنها جنبه‌های متعددی از آن هست؛ جنبه‌هایی که برخی جذاب و برخی دیگر تهدیدآمیز به نظر می‌رسند. آنچه رهبران و نخبگان می‌بینند، تا حد زیادی بازتابی از خودشان است: بازتابی از امیدها و هراس‌هایشان برای کشور خود، چه در عرصه داخلی و چه در صحنه جهانی.» این توصیفی دقیق از دیدگاه یک جامعه‌شناس است؛ دیدگاهی که با توجه به موضوع کتاب – یعنی تولید و گردش دانش در میان نخبگان – به‌ویژه کارآمد و راهگشاست.

از نگاه مک‌کورت، چین هم یک واقعیت عینی (ابژه تجربی) است و هم نوعی آینه. رفتار واقعی چین اهمیت دارد، اما نهادها، انگیزه‌های حرفه‌ای، کشمکش‌های سیاسی داخلی و خودانگاره‌های ملی که رفتار چین از دریچه آن‌ها تفسیر می‌شود نیز به همان اندازه مهم هستند. این رویکرد به تبیین تحول چشمگیری که مک‌کورت آن را مستند کرده است، کمک می‌کند. در دهه ۱۹۹۰، واشنگتن با اطمینان قابل توجهی به چین نزدیک شد

که قدرت و تعامل آمریکا می‌تواند مسیر ظهور آن را شکل دهد. تا اواسط دهه ۲۰۱۰، این اطمینان جای خود را به چیزی داد که مک‌کورت آن را «یک هژمون ناامن، مضطرب و حتی ترسناک آمریکایی در مواجهه با چین در حال ظهور که به یک رقیب تقریباً هم‌رده تبدیل شده است» توصیف می‌کند.

در نتیجه، تغییر از تعامل به رقابت استراتژیک صرفاً پاسخی به یک تغییر عینی در چین نبود. این همچنین تغییری در نحوه درک نخبگان آمریکایی از ایالات متحده و جایگاه آن در جهان بود.

مک‌کورت بر نهادهایی که دانش سیاست خارجی در آنها ساخته می‌شود - سازمان‌های دولتی، اندیشکده‌ها، دانشگاه‌ها، روزنامه‌نگاری و جامعه تجاری - و از همه مهم‌تر، افرادی که در آنها ساکن هستند، تمرکز می‌کند.

خوانندگان آمریکایی بسیاری از نام‌ها را می‌شناسند: AEI، CSIS، سازمان‌های دولتی، محققان برجسته چین، روزنامه‌نگاران و دریچه‌ای که همه آنها را به هم متصل می‌کند. اما رویکرد تطبیقی مک‌کورت، نهادهای معادل در بریتانیا و استرالیا را به یک اندازه آشنا و روابط آنها را قابل فهم می‌کند، از جمله چاتهام هاوس، موسسه لووی، موسسه سیاست استراتژیک استرالیا، موسسه چین SOAS و موسسه امور بین‌الملل استرال

برای خواننده آمریکایی، گویاترین بخش ماجرا آن چیزی است که در درون واشنگتن رخ داد. چرخش و فاصله گرفتن از سیاست «تعامل» (engagement) نه با یک دولت خاص آغاز شد و نه ناشی از آن بود که همگان ناگهان به نتیجه‌ای واحد درباره چین رسیدند. سیاست آمریکا برای دهه‌ها تا حدی بر این پیش‌فرض استوار بود که توسعه اقتصادی، ادغام در نهادهای بین‌المللی و رشد طبقه متوسط در چین، به نوعی آزادسازی سیاسی و همگرایی منجر خواهد شد.

مک‌کورت نشان می‌دهد که این انتظار هرگز مورد پذیرش همگان نبود. به‌ویژه ارتش آمریکا مدت‌ها بود که نگاهی بدبینانه‌تر به چین داشت. چنان که یک تحلیلگر نظامی به مک‌کورت گفت، سازمان متبوع او «در همان جایگاه پیشین خود باقی مانده بود»، در حالی که سایر فعالان حوزه چین «اخیراً به دیدگاه ما نزدیک شده بودند». بنا بر این، اوج‌گیری رقابت راهبردی صرفاً پیروزی یک ایده جدید نبود؛ بلکه از جنبه‌های مهمی، حرکت تفسیری دیرپا درباره چین از حاشیه جامعه سیاست‌گذاری به سمت کانون آن محسوب می‌شد.

نگاهی به آغاز دوران ریاست‌جمهوری جورج دبلیو بوش، این نکته را به‌خوبی روشن می‌کند. پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بوش چین را یک «رقیب راهبردی» توصیف می‌کرد. البته حملات تروریستی و جنگ‌های پس از آن، توجه راهبردی آمریکا را برای سال‌ها به سمت وسوی دیگری معطوف کرد. چین به عنوان یک دغدغه از میان نرفت، اما

مسئله چگونگی مدیریت خیزش آن، کمت ر مورد توجه قرار گرفت. هنگامی که رقابت قدرت های بزرگ دوباره به کانون راهبرد آمریکا بازگشت، بخشی از آن بدبینی های پیشین نیز دوباره پدیدار شد.

حفظ و تداوم پیش فرض های زیربنایی سیاست تعامل، روز به روز دشوارتر می شد. رشد اقتصادی، چینی بسیار قدرتمندتر پدید آورده بود، اما آن تحول سیاسی را که بسیاری از سیاست گذاران آمریکایی انتظارش را داشتند، به همراه نیاورد. تحکیم قدرت توسط شی جین پینگ، سیاست خارجی قاطع تر و جسورانه تر پکن، نگرانی ها پیرامون فناوری و وابستگی اقتصادی، نقض حقوق بشر و هراس از برهم خوردن توازن قوا در شرق آسیا، همگی به این احساس فزاینده دامن زدند که رویکرد پیشین با شکست مواجه شده است.

مک کورت به ویژه به سرنوشت کسانی علاقه مند است که هویت حرفه ای شان بر پایه آن پارادایم (الگوی فکری) قدیمی شکل گرفته بود. یکی از طرفداران پیشین سیاست تعامل، این فشار را صریح و بی پرده توصیف می کند: «در واشنگتن،» «دلیل حضور شما این است که می خواهید بر سیاست گذاری تأثیر بگذارید»؛ و این یعنی باید از خود بپرسید: «چگونه می توانم اعتبار خود را حفظ کنم؟» همانطور که او بیان کرد، انتخاب این بود که آیا «خودم را با این روایت کلان وفق دهم» یا «صدایی در بیابان» شوم. صاحب های مک کورت نشان می دهد که جاه طلبی شغلی در تولید دانش چین امری فرعی نبود. محققان، تحلیلگران، روزنامه نگاران و کارشناسان اندیشکده ها مجبور بودند کار خود را به دغدغه های سیاست گذاران مرتبط کنند - و تعریف آنچه که به عنوان تخصص سیاسی مرتبط محسوب می شد، خود در حال تغییر بود.

در عین حال، نهادهایی که دلایلی برای مخالفت با تعامل داشتند، نفوذ بیشتری پیدا می کردند. ارتش به سختی تنها بود: اندیشکده های جنگ طلب و مقامات امنیت ملی مدت ها بود که فرضیات تعامل را به چالش کشیده بودند، در حالی که بخش هایی از جامعه تجاری از انتظار یک «بازار چین» که بی پایان در حال گسترش بود، ناامید شده بودند. سیاستمداران و استراتژیست ها از سراسر طیف سیاسی به طور فزاینده ای بر جنبه های مختلف یک مشکل نوظهور تأکید می کردند: چالش چین برای قدرت آمریکا، نظام سیاسی آن، رویه های اقتصادی آن یا امنیت نظم به رهبری ایالات متحده در آسیا. چهره هایی مانند کورت کمپیل، الی راتنر، رابرت بلکویل، رابرت ورک، متیو پوتینگر و البریج کولبی در این بحث در حال تحول، مواضع متفاوتی داشتند، اما تغییر بزرگتر نهادی بود.

تا اوایل دهه 2020، این گزاره که تعامل شکست خورده است، به یک فرضیه گفتمان واشنگتن تبدیل شده بود، حتی با وجود اینکه محققان و طرفداران سابق تعامل، مانند مایکل سوابین و جی. استیپلتون روی، همچنان به مخالفت با سوابق تاریخی ادامه می دادند.

اینجاست که موارد مقایسه ای مک کورت به ویژه آموزنده می شوند. به عنوان مثال، استرالیا این فرض را که ایده ها در مورد چین به سادگی از واشنگتن به بیرون جریان

می‌یابد، پیچیده می‌کند. مک‌کورت نشان می‌دهد که چگونه تحلیل‌گران و مقامات استرالیایی به تقویت استدلال‌هایی کمک کردند که متعاقباً در میان بدبینان آمریکایی به تعامل، مورد توجه قرار گرفت، در حالی که ابتکاراتی مانند مفهوم هند و اقیانوسیه و AUKUS نشان می‌دهد که متحدان نیز می‌توانند تفکر استراتژیک آمریکا را شکل دهند.

نکته این نیست که هیچ یک از این بازیگران «باعث» شده‌اند که آمریکا نسبت به چین تندرو شود. این است که درک آمریکایی‌ها از چین از حوزه‌ای از نهادها و افرادی پدیدار شد که علائق، تجربیات و فرضیاتشان همزمان در حال تغییر بود.

نظریه میدانی مک‌کورت، روشی مفید برای درک این تحولات، بدون نیاز به توطئه یا جبر مادی ساده‌انگارانه، ارائه می‌دهد. افرادی که موقعیت‌های نهادی مشابهی را اشغال می‌کنند، در معرض انگیزه‌ها و شبکه‌های حرفه‌ای مشابه قرار دارند، می‌توانند به نتایج بسیار مشابهی برسند. برعکس، افرادی که در موقعیت‌های متفاوتی قرار دارند، می‌توانند اقدامات یکسان چینی‌ها را به شیوه‌های کاملاً متفاوتی تفسیر کنند.

این شاید بزرگترین سهم کتاب «اثردها تعریف شده» باشد. خواننده را ملزم به پذیرش هیچ تفسیر خاصی از چین نمی‌کند تا اهمیت درک چگونگی تفسیر چین را درک کند.

برای هر کسی که به ریشه‌های چرخش معاصر از تعامل به رقابت استراتژیک علاقه‌مند است، مک‌کورت روایتی فوق‌العاده غنی ارائه داده است. مطالعات موردی و مصاحبه‌های متعدد آن، به راحتی قابل خلاصه کردن نیستند و دیدگاه تطبیقی، کتاب را به طور قابل توجهی روشن‌تر از مطالعه‌ای می‌کند که منحصرأ بر واشنگتن متمرکز است.

هر موضعی که در مورد چین، استراتژی کلان آمریکا یا خرد رقابت استراتژیک اتخاذ کنیم، «اثردها تعریف شده» یادآوری مهمی ارائه می‌دهد: قبل از اینکه بپرسیم چین چیست، ارزش دارد بپرسیم چه کسی این تعریف را انجام می‌دهد - و چرا.

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله :

جوزف سولیس-مولن نویسنده‌ی کتاب‌های «تهدید جعلی چین»، «بدهی ملی و شما» و «الیبرالیسم کلاسیک»، جوزف سولیس-مولن، دانشمند علوم سیاسی، اقتصاددان و مورخ است. او در دانشگاه اسپرینگ آربر تاریخ و سیاست و در کالج جکسون اقتصاد تدریس می‌کند، عضو رالف رایکو در موسسه‌ی لیبرترین، عضو ساوند مانی در مانی متالز اکسچنج و محقق وابسته در موسسه‌ی لودویگ فون میزس است.

----- با احترام «2026-09-26»

.....